



دوماهنامه علمی- پژوهشی

د ۹، ش ۶ (پیاپی ۴۸)، بهمن و اسفند ۱۳۹۷، صص ۹۳-۱۲۱

سیر تطور در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی:

از تحول واژگانی در نظریه عمومی تا دگر دیسی واحدهای

اصطلاح‌شناختی قالب‌بنیان

معصومه شیرینی^۱، نصرت حجازی^{۲*}

۱. پژوهشگر واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ایران.

۲. استادیار زبان فرانسه دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

پذیرش: ۹۷/۶/۲۶

دریافت: ۹۷/۲/۱۰

چکیده

«اصطلاح‌شناسی» قلمروی بینارشته‌ای میان رشته‌هایی همچون زبان‌شناسی کاربردی، ترجمه‌شناسی، علوم زبانی، روان‌شناسی و مهندسی ارتباطات است. در دهه اخیر پرسش‌های بسیاری در زمینه مفاهیم، اصول، ارزش‌ها، چارچوب‌ها و دامنه عملکردی این رشته جدید به وجود آمده است. بنابراین، به پژوهش درباره مؤلفه‌هایی که در تغییر و تکوین نظریه‌های توصیفی واژه‌شناسی - از جمله نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی - مؤثر بوده، بیش از گذشته توجه شده است. مسئله اینجاست که کدام یک از مجموعه مؤلفه‌ها سبب شده تا اندیشمندان از نظریه‌های عمومی اصطلاح‌شناسی گسسته و به سمت نظریه‌های ارتباطی - اجتماعی و شناختی سوق داده شوند؟ به عبارت دیگر، کدام عامل یا مجموعه عوامل در قطع ارتباط نظریه‌های اصطلاح‌شناختی واژه‌محور و حرکت آن‌ها به سمت نظریه‌های قالب‌بنیان نقش داشته‌اند؟ به نظر می‌رسد تفاوت در واحدهای تشکیل‌دهنده معنا در هر یک از نظریه‌ها و نیز عدم توجه به بافتار و ساختار شکل‌گیری اصطلاحات علمی و تخصصی در نظریه‌های عمومی سبب شده است تا هر یک از این نظریه‌ها، مفاهیم و مفروض‌های پیشین را به چالش کشد.

این مقاله در نظر دارد تا با نگاه به دلایل پیدایش این نظریه‌ها در بستر تاریخی و نیز با توجه به اصول و مفاهیم حاکم بر آن‌ها، علل زاویه‌گیری این نظریه‌ها با یکدیگر را بر اساس روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح و نحو توضیح دهد و از این رهگذر موارد قوت و ضعف هر نظریه را بیرون کشد. در نهایت، مطالعه‌های سبب‌شناختی در روند تکوینی این نظریه‌ها می‌تواند هم چارچوب نظری مناسبی برای

E-mail: nos_hej@modares.ac.ir

* نویسنده مسئول مقاله:

پژوهشگران زبان‌های تخصصی فراهم آورد و هم چشم‌اندازی عملی برای سمت و سوگیری‌های آتی در گرایش اصطلاح‌شناسی نظری برای محققان این عرصه مهیا سازد.

واژه‌های کلیدی: اصطلاح‌شناسی، اصطلاح‌شناسی عمومی، رویکرد ارتباطی - اجتماعی، اصطلاح‌شناسی شناختی قالب بنیان.

۱. مقدمه

«اصطلاح‌شناسی»^۱ علمی است که موضوع آن بررسی مفاهیم و واژگان بافت‌های تخصصی است. هدف اصطلاح‌شناسی، شناسایی، جمع‌آوری و توصیف اصطلاحات علمی در زبان‌های تخصصی است، به‌گونه‌ای که ارتباطات دانش میان اهل فن به لحاظ کیفی تسهیل و از هرگونه سوء تعبیر یا تشبیه برداشت برای فهم زبان پرهیز می‌شود. منظور از «زبان تخصصی»^۲، مجموعه‌ای از داده‌های زبانی است که در یک حوزه ارتباطی، محدود شده است. بنابراین، اصطلاح‌شناسی تنها به واژگان حوزه تخصصی هر علم بسنده می‌کند و نظریه‌های آن «زبان عمومی»^۳ را در بر نمی‌گیرد.

در اصطلاح‌شناسی سه گرایش عمده وجود دارد: اصطلاح‌شناسی منطبق با نظام زبانی (نگرش زبان‌شناختی)، اصطلاح‌شناسی با اهداف ترجمه (نگرش ترجمه‌ای) و اصطلاح‌شناسی با اهداف برنامه‌ریزی زبانی (نگرش اصطلاحی). مکتب‌های وین، مسکو، پراگ و تا اندازه‌ای مکتب کانادا بازتاب‌دهنده نگرش زبان‌شناختی اصطلاح‌شناسی هستند. در عین حال، به اعتقاد جبرائیلی (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۱۲)، از میان تقسیم‌بندی‌های مختلفی که از مکاتب اصطلاح‌شناسی شده است، دو مکتب اهمیت دارد: مکاتب اصطلاح‌شناسی نوین که پیروان آن ووستر^۴ (Cabré, 1992: 2)، کاربرد^۵ و سگرا^۶ هستند و دیگری مکاتب اصطلاح‌شناسی سنتی که در برابر مکتب اصطلاح‌شناسی شناختی - اجتماعی قرار دارند. در اصطلاح‌شناسی نوین، به‌ویژه در رویکرد زبان‌شناسی، سه روش متداول برای اصطلاح‌شناسی وجود دارد که عبارت‌اند از ایجاد صورت‌های جدید (واژگانی که قبلاً وجود نداشتند)، به‌کارگیری صورت‌های موجود، و ساخت اصطلاح جدید با تغییر در مقوله نحوی یا واژگانی صورت‌های موجود (که در این صورت «اصطلاح‌شدگی»^۷، یعنی تبدیل هر کلمه عامه به اصطلاحی در زبان تخصصی و «انتقال و توسیع

معنا» از زبان تخصصی هر علم به حوزه تخصصی دیگر و نیز وام‌گیری فرا رشته‌ای) و در نهایت، وام‌گیری میان‌زبانی به صورت مستقیم یا غیرمستقیم یا ورود یک اصطلاح از یک زبان به زبان دیگر.

با تکیه بر اصول پیشنهادی سگر (1990:105-115)، یعنی شفافیت، انسجام، تناسب و اقتصاد زبانی برای ساخت یک اصطلاح و قرار دادن آن در برابر هر مفهوم، واژگان باید به گونه‌ای ترکیب شوند که کاربر در درک مفهوم دچار خلل نشود. در واقع، فرد ادراک کننده به محض مشاهده اشیا عینی، انتزاعی یا خیالی، شروع به مفهوم‌سازی^۷ می‌کند و در برابر هر مفهوم نامی^۸ قرار می‌دهد. البته، تعیین مشخصه‌های این مفاهیم نیازمند دانش تخصصی در حوزه‌ای است که مفهوم مورد نظر به وجود می‌آید. در این باره، «معنا» عبارت است از مجموعه مشخصه‌هایی که به عنوان سازنده مفهوم در کنار هم قرار می‌گیرند. «مصدق» مجموعه اشیا عینی هستند که در عالم عینی به یک مفهوم تعلق دارند؛ اما میان همین مفاهیم نیز گستره‌ای از ارتباطات به وجود می‌آید که اصطلاحاً به آن‌ها «روابط مفهومی» می‌گوییم. این «روابط مفهومی» در هر حوزه موضوعی (حوزه به وجود آورنده مفهوم مورد نظر) وارد تعامل با یکدیگر می‌شوند و شناخت ما را از یک «شبکه مفهومی» شکل می‌دهند (مثلاً شبکه مفهومی از حوزه «جنگ» یا «ورزش»). منظور از «شبکه مفهومی»، اصطلاح‌شناسی یک حوزه موضوعی یا مجموعه‌ای از مفاهیم تشکیل‌دهنده ساختار آن حوزه است. به موازات گسترش این شبکه مفهومی در ذهن، «شبکه واژگانی»^۹ نیز در زبان بسط و گسترش می‌یابد.

مکتب وین (یا همان مکتب ووستر) از همان ابتدای پیدایش، تلاش کرد تا توصیف‌هایی واضح و فارغ از هرگونه ابهام در باب مفاهیم ارائه دهد (Sager, 1990: 22-23). در این مکتب، «مفهوم» بر «اصطلاح» تقدم دارد. در واقع به گمان ووستر، پایه‌گذار علم اصطلاح‌شناسی، هر مفهوم محصولی از فرایندی ذهنی است؛ فرایندی که به واسطه آن ابتدا اشیا و پدیده‌های موجود در جهان حقیقتاً درک می‌شوند (Pearson, 1998: 11).

درک این مکتب از هر مفهوم و نام‌گذاری آن بر اساس یک سری از اصول، معیارها یا واحدهای استاندارد صورت می‌گیرد. مکاتب اصطلاح‌شناسی، از بدو پیدایش تاکنون نظریه‌های مختلفی را در خصوص شیوه‌های استانداردسازی، واحدهای استانداردسازی، تقدم مفهوم به

اصطلاح یا به عکس اصطلاح به مفهوم، چگونگی شکل‌دهی به اصطلاحات، چگونگی ارتباط هر یک از واحدهای معنایی با یکدیگر در هر نظام واژگانی و مفهومی ارائه کرده‌اند؛ اما هر یک از این مکاتب یا ضعف و کاستی‌هایی داشته‌اند و یا مسیری را به افراط رفته‌اند. پرسشی که در این میان مطرح می‌شود این است که چگونه تعامل میان واژه/اصطلاح، بر نحو و مفهوم نگرش‌های معاصر به اصطلاح‌شناسی تأثیر می‌گذارد و سبب گسست آن‌ها از نظریه‌های متقدمین - یعنی نظریه‌هایی که به ساخت صوری واژگان و تناظر یک به یک مفاهیم متکی است - می‌شود؟

به نظر می‌رسد تفاوت در واحدهای تشکیل‌دهنده معنا در هر یک از نظریه‌ها سبب شکل‌گیری نظریه‌های متفاوت اصطلاح‌شناسی و تحول آن‌ها نسبت به نظریه‌های پیش از خود شده است. در این مقاله در نظر داریم تا ابتدا سیر تحول نظریه‌های اصطلاح‌شناسی در بستر تاریخی را مرور کنیم و پس از اشاره به دلایل پیدایش این نظریه‌ها، مفاهیم و اصول حاکم بر آن‌ها را از نظر بگذرانیم. در گام بعدی نظریه‌های اصطلاح‌شناسی را در رویکرد ارتباطی و اجتماعی جای داده و مفاهیم کلیدی آن را زیر نره‌بین قرار می‌دهیم. در نهایت، با نگاهی به نظریه‌های اصطلاح‌شناسی شناختی موارد افتراق آن با سایر نظریه‌های پیشین را مطالعه خواهیم کرد. یافته‌های این پژوهش که در زمره اصطلاح‌شناسی و زبان‌شناسی نظری است، چارچوب نظری مناسبی را برای ترجمه متون تخصصی فراهم می‌آورد.

۲. پیشینه تحقیق

از زمان پیدایش نخستین نظریه‌های اصطلاح‌شناسی از سوی ووستر در دهه ۱۹۳۰، مکاتب متعددی - حتی در درون خود مکتب ووستری یا همان مکتب وین - به وجود آمده‌اند. لوران و پیچت (1993)، سه مکتب وین، پراگ و مکتب روسیه را از هم مجزا می‌دانند. تمرمن^{۱۱} (19-18:2000) علاوه بر افزودن مکاتب کانادایی، مکاتب کشورهای حوزه شمال و مکتب منچستر (UMIST)، بر تعداد دسته‌بندی مکاتب اصطلاح‌شناختی از دیدگاه لوران و پیچت افزود و بر این عقیده است که اختلاف نظر میان هر یک از این مکاتب بسیار ناچیز است. به اعتقاد تمرمن (2000)، انگیزه‌های هر یک از مکاتب مزبور که در گوشه و کنار جهان شکل می‌گیرد، کمابیش مشابه است. به گمان تمرمن نظریه‌ها و شیوه‌های تحلیلی این مکاتب - پیش از آنکه به دنبال اهداف

کاملاً علمی و خاص خود باشند - در صدد برنامه‌ریزی و دستیابی به یک استاندارد زبان‌شناختی هستند، با این تفاوت که هر مکتب برنامه‌ریزی و استانداردسازی در بافتار اجتماعی و سیاسی متفاوتی را پیگیری می‌کند. مثلاً تا چندی پیش مکتب روسیه و پراگ استانداردسازی اصطلاحات را در درون کشورهای حوزه شوروی سابق دنبال می‌کردند یا مکتب کانادا در تلاش برای حفظ وجهه زبان فرانسه در برابر سیطره استانداردسازی‌های انگلیسی برآمد و یا مثلاً مکتب وین - که مستقیماً متأثر از نظریه‌های ووستری بود - در صدد تأثیرگذاری بر رویه دسته‌بندی واژگان تخصصی زبان‌های تخصصی در سطح دنیا بود. فلبر در *مبانی اصطلاح‌شناسی خود* (ترجمه عزیز، ۱۳۸۱) نگرش افراد به اصطلاح‌شناسی را در سه سطح معرفی می‌کند: الف) کسانی که با رسیدگی به اسناد اصطلاح‌شناسی، کار مستندسازی اصطلاح‌شناسی را بر عهده دارند (سطح اول)؛ ب) استفاده‌کنندگان از اصطلاح‌نامه‌ها از جمله مترجمان و نویسندگان فنی (سطح دوم)؛ ج) کسانی که در اصطلاح‌شناسی تعمق می‌کنند و به بررسی و ایجاد نظام‌های مفهومی و اصطلاحی می‌پردازند.

سمائی (۱۳۸۴: ۱۰۶) به بازتاب سابقه علم اصطلاح‌شناسی تا به امروز و رابطه آن با واژه‌گزینی پرداخته و اصول حاکم بر اصطلاح، مفهوم و واحد اصطلاح‌شناختی را در هر یک از گرایش‌ها نقد و بررسی کرده است تا از این رهگذر به گرایش‌های علمی اصطلاح‌شناسی در فرهنگستان سوم نسبت به این مکاتب توجه شود. در نهایت، او به تشکیل اصطلاح‌شناسی بومی و حتی ایجاد مکتبی مستقل در حوزه علم تأکید می‌ورزد.

توآرون و بژوان^{۱۲} (2010) در مقاله خود بیان می‌کنند که با وجود جهت‌گیری‌های کم‌وبیش متفاوت علم اصطلاح‌شناسی، مکاتب و رویکردهای مختلف این حوزه همواره با یکدیگر در تعاملی تکمیل‌کننده به‌سر می‌برند و با وجود تلاش‌های مستمر اصطلاح‌شناسان برای استانداردسازی، برداشت تک‌معنایی از اصطلاحات تخصصی ممکن نیست.

در کنار پژوهش‌های نظری، پژوهش‌های دانشگاهی متعددی در زمینه برقراری پیوند بین اصطلاح‌شناسی و کاربردشناسی زبان یا ترجمه زبان‌های تخصصی شکل گرفت. برای نمونه در ارتباط با اصطلاح‌شناسی کاربردی، ونسان ایور^{۱۳} (2010) در ذیل بررسی بینارشته‌وارگی اصطلاح‌شناسی به ارتباط دوسویه اصطلاح‌شناسی و ترجمه متون تخصصی می‌پردازد و آن را

ابزاری برای پیشبرد مطالعات میدانی ترجمه برای مقاصد خاص می‌داند. در همین راستا، ریرا^{۱۴} (2011)، اصطلاح‌شناسی را در چارچوب تعاملی گفت‌وگوهای تخصصی حوزه اتحادیه اروپا (یورولکت^{۱۵} و یوروسپیک^{۱۶}) وارد می‌کند و مشکلات مترجمان هم‌زمان برای یافتن معادل‌های اصطلاح‌شناختی را به بحث می‌گذارد.

با این حال، دلایل گسست مکاتب نظریه‌های اصطلاح‌شناختی از یکدیگر و علل زاویه‌گیری یک نظریه از نظریه‌ها و رویکردهای پیشین خود در سیر تحولات در زمانی بررسی چندانی نشده است. بنابراین، در نوشتار پیش‌رو در نظر داریم تا با نگاه به دلایل پیدایش این نظریه‌ها در بستر تاریخی و نیز مطالعه اصول و مفاهیم حاکم بر آن‌ها، علل تفاوت این نظریه‌ها با یکدیگر را بر اساس روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح و نحو توضیح دهیم و از این رهگذر موارد قوت و ضعف هر نظریه را استخراج کنیم. از همین روی، مطالعه انتقادی خود را از بنیادین‌ترین نظریه اصطلاح‌شناسی، یعنی نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی آغاز می‌کنیم.

۳. نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی

نظریه‌های اصطلاح‌شناسی هم با رویکردی تجویزی^{۱۷} و هم با رویکردی توصیفی^{۱۸} و یا به هر دو صورت طبقه‌بندی می‌شوند. برخی نظریه‌ها همچون نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی که نخستین نظریه پیشنهادی در حوزه اصطلاح‌شناسی است، رویکردی تجویزی و بر بُعد هم‌زمانی^{۱۹} اصطلاحات تأکید دارند. در مقابل، برخی دیگر از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی همچون نظریه شناختی که در واکنش به نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی ایجاد شدند، بیشتر رویکردی توصیفی دارند و به جنبه‌های اجتماعی، ارتباطی و شناختی در بُعد در زمانی^{۲۰} توجه ویژه‌ای کرده‌اند. قبل از دهه ۱۹۳۰ تقریباً صحبتی از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی نبود تا اینکه در این دهه، یوجین ووستر که به برقراری روابط بدون ابهام در میان متخصصان توجه کرده بودند، کتاب *ابزار ماشینی: فرهنگ بین‌زبانی مفاهیم اولیه*^{۲۱} را منتشر کرد که فرهنگی به‌ترتیب الفبا و واژگان مقوله‌بندی‌شده همراه با تعاریف و تصاویر است. در حقیقت، هدف ووستر از این کتاب «استانداردسازی» زبان علمی بود؛ زیرا وی باور دارد که نقش اصطلاح‌شناسی ایجاد و استاندارد

کردن اصطلاحات برای مفاهیم است. از قضا، کتاب *ابزار ماشینی* و وستر مقدمه‌ای برای ایجاد نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی^{۲۲} شد که بعدها پیروان و وستر مکتب او را در وین توسعه دادند و کم‌کم «مکتب اصطلاح‌شناسی عمومی وین» شکل گرفت. در مکتب وین از اصطلاح‌شناسی برای ارتباط‌دهی مفاهیم با دانش تخصصی و نیز برای توصیف و سازمان‌دهی اطلاعات، به‌ویژه، استانداردهای اصطلاحات در هر حوزه تخصصی استفاده می‌شد.

به اعتقاد کابره (2003: 165) اهدافی که وستر برای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی برشمرده عبارت‌اند از:

۱. حذف ابهام از زبان‌های فنی به وسیله استاندارد کردن اصطلاحات تخصصی. (نتیجه چنین اقدامی تبدیل اصطلاح‌شناسی به عنوان ابزاری مؤثر، شفاف و رسا برای ارتباطات بود)؛
۲. متقاعدسازی کاربران زبان‌های فنی و تخصصی^{۲۳} از منافع اصطلاح‌شناسی استاندارد شده؛
۳. جامعیت‌بخشی به اهداف عملی و دادن موقعیت علمی به اصطلاح‌شناسی و در نتیجه ایجاد اصطلاح‌شناسی به عنوان رشته‌ای نظری.

در عین حال، در نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی (GTT)، مفاهیم به‌مثابه هویت‌هایی مستقل از زبان‌شناسی در نظر گرفته می‌شوند و به اشیا و واقعیت‌های موجود در جهان بیرونی ارجاع داده می‌شوند. در این خصوص، اصطلاحات تنها برچسب‌های زبان‌شناختی صرف هستند؛ اما در این میان، آنچه برای اصطلاح‌شناسی اهمیت دارد معانی کنونی اصطلاحات و ارتباط آن‌ها با یکدیگر در شبکه نظام مفهومی است.

بر همین اساس فلبر^{۲۴} (۱۳۸۱: ۱۳۰) سه مشخصه اصلی نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی را در ارتباط با وضعیت زبان بیان می‌دارد:

- ۱) هر کاری در اصطلاح‌شناسی با مفاهیم آغاز می‌شود و هدف، تعیین حدود مفاهیم است. قلمرو مفاهیم از قلمرو اصطلاحات مستقل است. در حالی که اصطلاح‌شناسان به مفاهیم می‌پردازند، زبان‌شناسان درباره معنی لغات صحبت می‌کنند. در اصطلاح‌شناسی هر واحد نام‌گذاری شامل اصطلاحی می‌شود که به یک مفهوم نسبت داده شده است و مفهوم، همان معنای اصطلاح است. بیشتر زبان‌شناسان واژه را واحد جدایی‌ناپذیر محتوا و شکل کلمه می‌شمارند. در زبان‌شناسی باید به معانی فاعلی کلمات توجه داشت. این در حالی است که اصطلاحات فاقد معنای

فاعلی کلمات هستند.

۲) آنچه به کار هر اصطلاح‌شناس مربوط می‌شود صرفاً «اصطلاحات مفهومی» است؛ یعنی یک ترمینولوگ تنها با اصطلاح‌نامه‌ها سروکار دارد نه با قواعد صرف و نحو. قواعد دستور زبان از زبان و زبان‌شناسی همگانی گرفته می‌شوند.

۳) نگرش اصطلاح‌شناختی زبان، نگرشی هم‌زمانی است.

سال‌های متمادی اصول نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی تنها اصولی بودند که برای تألیف داده‌های اصطلاح‌شناختی استفاده می‌شدند؛ زیرا بحث یا انتقاد جدی از این نظریه خیلی مهم نبود و متخصصان حوزه‌های مختلف علوم نیز علاقه چندانی به اصطلاح‌شناختی و ارتباط آن با حوزه تخصصی خود نداشتند. همچنین سمائی (۱۳۹۵: ۸۱)، به نقل از کابره، معتقد است که الف) نیاز به یک‌دست‌سازی اصلاحات؛ ب) ضرورت حفظ ماهیت نظری و موجودیت اصطلاح‌شناسی عمومی به-عنوان یک حوزه مطالعاتی مستقل و ج) تلاش برای حفظ وحدت‌بخشی به رویه‌های روش‌شناختی در این عرصه، نوعی «منش دفاعی» را نزد نظریه‌پردازان و طرفداران نظریه‌های سنتی اصطلاح‌شناسی ایجاد کرده است.

در عین حال یکی از ادعاهای اولیه نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی بر این است که اصطلاحات در زبان تخصصی به‌صورت ذاتی متفاوت از کلمات در زبان عمومی هستند؛ زیرا بین اصطلاحات و مفاهیم تناظری یک‌به‌یک، یا به عبارت بهتر تک‌معنایی^{۲۵} وجود دارد. به بیانی دیگر، ادعای کلی بر این است که هر اصطلاح یا واحد زبان تخصصی می‌تواند به‌صورت تک‌معنایی با مفهوم تخصصی که بر آن دلالت می‌کند، ارتباط داشته باشد. بدین ترتیب واژگان تخصصی به‌واسطه ارتباط بین صورت (دال) و محتوای مربوط به این مفهوم (مدلول) از کلمه زبان عمومی مجزا می-شود (Pavel & Nolet, 2001: 19).

متعاقباً تلاش‌های بسیاری در جهت استقلال اصطلاح‌شناسی از دیگر شاخه‌های علوم به - خصوص زبان‌شناسی صورت گرفت؛ ازجمله اینکه بین زبان تخصصی با زبان عمومی و نیز اصطلاحات^{۲۶} با کلمات^{۲۷} تمایزی برقرار شد. این تمایز بر اساس این دیدگاه بود که خلاف آنچه نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی و وستر ادعا می‌کند، اصطلاحات صرفاً برچسب‌های زبانی نیستند؛ بلکه نمادهایی انتزاعی و مفهومی هستند که به‌خوبی با مفاهیم موجود در جهان بیرونی در تعامل،

کنش و واکنش هستند.

با این حال، مقدمات نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی با کم و کاستی‌هایی که هم معطوف تعریف مفهوم است و هم بر ناهماهنگی رابطه میان واژه/اصطلاح، مفهوم و نحو دلالت دارد موجب شد تا اصول GTT انتقاد شود؛ اما حدوداً در دهه ۱۹۹۰ نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی به این دلیل که نگاهی سرسختانه به معناهای اصطلاحات داشت و چندمعنایی^{۲۸} و مترادف^{۲۹} را جایز نمی‌شمرد، به‌ویژه به دلیل آنکه به ابعاد ارتباطی، شناختی و اجتماعی، یعنی کاربردشناسی زبان^{۳۰} و نحو اهمیتی قائل نبود، نظریه‌هایی چندبعدی، با نگاهی جدیدتر پا به عرصه ظهور گذاشتند. برای مثال ترمین (2000) بر این باور است که اصطلاح‌شناسی سنتی یا همان مکتب وین، واژگان زبان تخصصی را بررسی می‌کند و در این رهگذر - بدون در نظر گرفتن مفاهیم بین‌الذاتی و سلیقه‌ای^{۳۱} - موکداً بر عینی‌گرایی تأکید دارد. در همین چارچوب، ترمین (2000: 16-17) معتقد است که اصطلاح‌شناسی سنتی از تدوین یک نظریه مدون درباره نحوه مفهوم‌سازی و نام‌گذاری بی‌بهره است، بدان معنا که به بُعد انسانی مفهوم‌سازی توجه نمی‌کند و نقش زبان را در اندیشه، ادراک و بازنمود جهان ملحوظ نمی‌دارد.

وی کاستی‌های نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی را در پنج اصل خلاصه می‌کند:

۱. در اصطلاح‌شناسی عمومی اصطلاحات با مفهوم شروع می‌شوند بدون اینکه زبان را مد نظر قرار دهند. بنابراین، در مکتب وین مفاهیم نقش کلیدی را بر عهده دارند.
 ۲. مفاهیم مرز مشخصی دارد و هر مفهوم در نظام مفهومی جایگاهی را برای خود دارد؛ یعنی هر مفهوم بر اساس روابط منطقی^{۳۲} و روابط هستی‌شناختی^{۳۳} رابطه مستقیم با دیگر مفاهیم دارد.
 ۳. تعاریف اصطلاح‌شناسی باید بر اساس تعریف معنایی^{۳۴} باشند.
 ۴. در اصطلاح‌شناسی عمومی قانون تناظر یک‌به‌یک بین اصطلاحات و مفاهیم وجود دارد؛ یعنی یک اصطلاح فقط به یک مفهوم گفته می‌شود (اصل تک‌معنایی و تک‌مودی^{۳۵}).
 ۵. اصطلاحات و مفاهیم به‌صورت هم‌زمانی^{۳۶} مورد مطالعه قرار گرفته می‌شوند.
- شاید مهم‌ترین نقدی که به اصطلاح‌شناسی عمومی ووستری وارد است این است که اصطلاح‌شناسی سنتی تنها در پی استانداردسازی است و به نحوه پیدایش اصطلاحات در متون، کمترین توجهی نکرده است (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۲۸) و بر همین اساس فاقد هرگونه نظریه

ارتباطی است. بر همین اساس، از ۱۹۹۰ پیشنهادها و ایده‌های جدیدی که راه را برای ادغام اصطلاح‌شناسی با متون اجتماعی، ارتباطی و زبان‌شناسی هموار می‌ساخت، مطرح شد. این پیشنهادها به منظور تلفیق اصطلاح‌شناسی با رشته‌های ارتباطی و اجتماعی، سبب پیدایش رویکردهایی چون اصطلاح‌شناسی اجتماعی (Boulanger, 1995؛ Guespin, 1995؛ Gaudin, 2003)، نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی (Cabré, 1999) و اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی (Temmerman, 2000) شد.

۴. از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی عمومی تا نظریه‌های اصطلاح‌شناسی

اجتماعی و ارتباطی

صرف‌نظر از اصطلاح‌شناسی رایانشی^{۳۷} یا «نامگان‌پردازی» ریگز^{۳۸} در حوزه علوم اجتماعی و نیز اصطلاح‌شناسی نظریه‌پردازان مستقلی همچون کابره (1999)، بولانژه (1995) و آنتی^{۳۹} (2000)، اصطلاح‌شناسی اجتماعی و ارتباطی^{۴۰} دو حوزه معرفت‌شناسی مهمی بودند که در واکنش به نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی (GTT) ایجاد شدند. این دو نظریه، با رویکردی واقعی به اصطلاح‌شناسی به توصیف اصطلاحاتی می‌پردازند که در بافت‌های ارتباطی و اجتماعی کاربرد دارند. از آنجا که تقریباً تمام حوزه‌ها در ارتباط با هم و از معلومات بین‌رشته‌ای شکل گرفته‌اند، در واقع پیدا کردن مثال‌های مصداقی که مورد ادعای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی است عملاً غیرممکن می‌شود. بنابراین، در واقعیت نظریه GTT توانایی کاربرد عملی ندارد. به‌عکس، در اصطلاح‌شناسی اجتماعی مرز قاطعی بین حوزه‌ها و زمینه‌های مختلف دانش وجود ندارد؛ بلکه علوم مختلف به‌عنوان «گره‌های شناختی» مطرح می‌شوند که گاه همگرایی دارند و گاه از یکدیگر تفکیک می‌شوند (فرهنگستان، ۱۳۸۴: ۱۰۰). در عین حال، از آنجا که چندمعنایی و مترادف در هر زبانی وجود دارد و نیز نظام‌های مفهومی و اصطلاحات با توجه به گذشت زمان در حال تغییر هستند، پس تعاریف موجود از یک اصطلاح و حتی نظام‌های مفهومی قادر نیستند تا همواره به‌شکلی ثابت و تغییرناپذیر باقی بمانند.

نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی و اجتماعی شرایط گفتمانی در هر یک از متون و نیز رویکردهای جامعه‌شناختی و واحدهای اصطلاح‌شناختی در گفتمان را اساس کار خود قرار داده-

اند تا از این رهگذر راهی برای سایر نظریه‌های توصیفی اصطلاح‌شناسی ایجاد کنند. در ادامه به بررسی ابعاد نظریه اصطلاح‌شناسی اجتماعی و نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی می‌پردازیم.

۴-۱. اصطلاح‌شناسی اجتماعی^{۴۱}

نظریه اصطلاح‌شناسی اجتماعی که از سوی گودن در سال ۱۹۹۳ پیشنهاد شد، همان اصول زبان‌شناسی اجتماعی است که در آن ارتباطات میان گروه‌ها و متخصصان متفاوت، می‌تواند سبب چندمعنایی و مترادف شود. برای نمونه، پزشکان در استفاده از اصطلاحات در میان خود از معادل‌هایی استفاده می‌کنند که شاید آن معادل‌ها برای بیماران و یا دیگر اقشار جامعه قابل فهم نبوده است یا به گونه دیگری تعبیر شود. این مسئله به‌تنهایی سبب ایجاد مترادف‌های بسیار در زبان می‌شود. در عین حال، یک اصطلاح می‌تواند در حوزه‌های مختلف و جوامع مفاهیم مختلفی را به وجود آورد. در این نظریه چندمعنایی و مترادف می‌تواند بازتابی از موقعیت علمی، اجتماعی و حرفه‌ای کاربران یک گروه و نیز قدرت ارتباطی بین گویشوران باشد. این امر از یک طرف، بیان‌کننده کاربرد و بازتاب واقعی زبان در موقعیت‌های علمی، اجتماعی و حرفه‌ای متفاوت است و از طرفی دیگر، نشان‌دهنده پویایی و تغییر و تحول نظام‌های مفهومی و صدا البته اصطلاحات در حوزه‌های زبانی تخصصی است. امکان حدوث تغییر و تحول، به طبع بُعد «درزمانی»^{۴۲} این نظریه را نشان می‌دهد؛ زیرا در رویکرد درزمانی، زبان به دلایل مختلف سیاسی، فرهنگی، علمی و اجتماعی همیشه در حال تغییر و استحاله است. از همین روست که نظریه اجتماعی اصطلاح‌شناسی همواره به مطالعه اصطلاحات و مفاهیم در طول زمان تمایل دارد. به زعم پیهکالا^{۴۳} (۲۰۰۱) رویکرد اصطلاح‌شناسی اجتماعی، به جنبه‌های موقعیتی و اجتماعی ارتباطات زبان تخصصی توجه می‌کند و درست همین جنبه‌های موقعیتی و اجتماعی است که می‌تواند بر روابط کارشناسان تأثیر بگذارد و «تنوع در اصطلاحات» را پدید آورد. از آنجا که به نظر نظریه‌پردازان اصطلاح‌شناسی اجتماعی، زبان همیشه در حال تغییر است و از این رو سیر تغییر اصطلاحات و مفاهیم به شکل «درزمانی» بررسی می‌شود، استانداردسازی - آن‌چنان که پیروان مکتب وین در سر می‌پروراند - یک خیال واهی بیش نیست.

۴-۲. نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی^{۴۴}

به دنبال تلاش‌هایی که پیچیدگی واحدهای زبانی در دانش تخصصی را بازتاب داد، زبان‌شناسی و اصطلاح‌شناسی شروع به نزدیک شدن به یکدیگر کردند (Cabr , 1999) تا در نهایت نظریه ارتباطی اصطلاح‌شناسی را - که احتمالاً گزینه مناسبی برای جایگزین شدن به جای نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی است - شکل دهند. این نظریه تحقیقات وسیعی را درباره ابعاد مختلف اصطلاح‌شناسی به راه انداخت؛ از جمله چگونگی برقراری ارتباطات مفهومی، تنوع اصطلاح‌شناختی، گسترش یا توسیع اصطلاح و کاربرد الگوهای مختلف زبان‌شناسی در اصطلاح‌شناسی. همچنین این نظریه با ردّ مقدمات نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی تأکید می‌کند که اگر اصطلاح‌شناسی نتواند در اشیا و نام‌هایشان «تنوع» ایجاد کند از اساس، علت وجودی خود را از دست می‌دهد (کابره به نقل از Temmerman, 2000: 29).

نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی که به بررسی چگونگی پیوند و تعامل واحدهای اصطلاح‌شناختی با یکدیگر می‌پردازد، از حوزه دانش‌های تخصصی تغذیه می‌کند و ساختار مفهومی، معنا، ساختار واژگانی، ساختار نحوی و محتوایی را به‌عنوان بافت ارتباطی گفتمان تخصصی به‌کار می‌گیرد. به باور کابره (2003) نظریه اصطلاح‌شناسی، چارچوب روش‌شناختی را برای مطالعه واحدهای اصطلاح‌شناسی مهیا کرد. او تأکید می‌کند که واحدهای دانش‌های تخصصی، چندبُعدی^{۴۵} هستند و عناصر شناختی، زبانی و ارتباطات اجتماعی را به‌خوبی در درون خود جای داده‌اند. با توجه به این مسئله، اصطلاحات «شبیبه به "کلمات"» زبان عمومی رفتار می‌کنند؛ اما «اختصاصی بودن» اصطلاحات در یک مجموعه شناختی، نحوی و البته محدودیت‌های کاربردشناختی، تعلق این اصطلاحات به یک حوزه تخصصی را تأیید می‌کند (Faber, 2012).

در عین حال، گفتمان تخصصی، ساختاری سازماندهی‌شده از دانش را ارائه می‌دهد. این ساختار می‌تواند به‌عنوان یک طرح مفهومی ارائه شود که به‌وسیله گره‌هایی از دانش^{۴۶} شکل می‌گیرد و با انواع واحدهای مختلف توصیفی و ارتباطاتی که بین این گره‌ها برقرار است، عرضه می‌شود. گره‌های ساختاری، دانش را همان واحدهای اصطلاح‌شناختی شکل می‌دهند. ما در نظریه ارتباطی واحدهای اصطلاح‌شناختی را به‌واسطه معنایی که در حوزه موضوعی دارند و به‌واسطه ساختار داخل متن و معنای واژگانی آن‌ها تشخیص می‌دهیم (Cabr , 2003: 190).

- در واقع کابره، اصول اصطلاح‌شناسی ارتباطی خود را بر پایه مفروض‌هایی که در ادامه بیان خواهد شد بنا می‌نهد و ویژگی‌های خاصی را برای آن برمی‌شمارد:
- ۱) موضوع علم «اصطلاح‌شناسی ارتباطی» مطالعه اصطلاحات علمی است که این اصطلاحات، بر اساس رویکرد واژه‌نگر، بخشی از زبان طبیعی است؛
 - ۲) واحدهای اصطلاحی، واحدهای واژگانی‌اند که در شرایط کاربردشناختی خاص و بر اساس پیدایش یک حوزه موضوعی خاص فعال می‌شوند؛
 - ۳) واحدهای واژگانی، از دال (صورت ظاهری) و مدلول (قالب محتوایی) تشکیل شده است و به تناسب در کنار یکدیگر و در کنار سایر واحدهای واژگانی قرار می‌گیرند؛
 - ۴) مفاهیم در محیط‌های تخصصی خاص روابط متفاوتی با یکدیگر دارند؛
 - ۵) ارزش و جایگاه هر اصطلاح بر اساس ساختار مفهومی آن حوزه خاص تعیین می‌شود؛
 - ۶) هدف «اصطلاح‌شناسی نظری» ارائه توصیف‌های صوری، معنایی و کاربردی واحدهایی است که مورد استفاده اصطلاح‌شناسی کاربردی قرار می‌گیرند؛
 - ۷) هدف «اصطلاح‌شناسی کاربردی» گردآوری واحدهایی است که ارزش اصطلاح‌شدگی^{۴۷} دارند؛

۸) از آنجا که در هر شاخه علمی، گردآوری و تحلیل واحدهای اصطلاحی به‌گونه‌ای متفاوت صورت می‌گیرد، بنابراین یک واحد اصطلاح‌شناسی کاربردهای متفاوت دارد (Cabré, 1999: 131-133, 122-124؛ سمائی ۱۳۹۵: ۱۰۱). در این باره، ضروری است که تعبیر اصطلاح‌شناسی ارتباطی از معناشناسی روشن شود. مطابق با این نظریه، واحد واژگانی، کلمه‌ای عمومی است. این کلمه یا واژه، زمانی معنای تخصصی می‌یابد که در قالب خاصی از گفتمان قرار گیرد. از آنجا که معنا از «مجموعه اطلاعات موجود در یک واحد واژگانی»^{۴۸} استخراج می‌شود، واحد اصطلاح‌شناختی معنای خاصی از هر واحد واژگانی را به ذهن متبادر می‌کند (Cabré, 1999: 184). با تعریف و تأکید مزبور در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی به‌نظر می‌رسد، طرح این پرسش که معنای تخصصی چه چیزی است و عناصر آن چه چیزهایی هستند، چندان عاقلانه نیست. به همین دلیل کابره (ibid: 190) معتقد است که معنای تخصصی یک اصطلاح، گزینش ویژگی‌های خاص معنایی در یک چارچوب گفتمانی است و شرایط خاصی از عملکرد گفتمانی را

در بر می‌گیرد.

با وجود این، نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، نقص‌هایی دارد که در این قسمت به دو نمونه از آن اشاره می‌کنیم. نخست آنکه، به اعتقاد فابر (20: 2012) این نظریه در توضیح ماهیت واحدهای اصطلاح‌شناسی معتقد است که اصطلاحات، «ساختارهای نحوی و محتوایی»^۹ هستند؛ ولی در کمال تعجب از انتخاب هرگونه الگوی زبان‌شناختی مشخص امتناع می‌ورزد. دوم آنکه در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، دیدگاه «معناشناسی مفهومی» نیاز به وضوح بیشتری دارد. اگرچه در روش کلی نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، معنی بر اساس بازنمود مفهومی به وجود می‌آید؛ اما مشخصاً معلوم نیست که چنین بازنمودهایی چگونه ایجاد می‌شوند، آن‌ها شبیه به چه هستند، شبیه به چه چیزی نیستند و چه محدودیت‌هایی دارند.

به‌طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی ارتباطی و اجتماعی، رابطه کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو خارج از تناظر یک به یک است و بر اساس بافتار تخصصی و به‌دنبال نوع تعاملات ارتباطی - اجتماعی آن‌ها با یکدیگر تعیین می‌شود. از آنجا که معنا از «مجموعه اطلاعات موجود در یک واژگانی» استخراج می‌شود و نیز واحد اصطلاح‌شناختی معنای خاص خود را از هر واحد واژگانی در یک بافت خاص ارتباطی و اجتماعی به‌دست می‌آورد؛ بنابراین چارچوب و عملکرد خاص گفتمانی تعیین‌کننده معنای خاص واژگان/اصطلاحات است. در عین حال، اگرچه به نظر اصطلاح‌شناسی ارتباطی معنا بر اساس بازنمود مفهومی به وجود می‌آید؛ اما مشخص نیست که بازنمود مفهومی باید چه مشخصه‌هایی داشته باشد. همچنین رابطه بین معنا، محتوا و نحو در نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. شاید به دلیل وجود این ابهام و عدم وضوح شفافیت در چگونگی تعامل مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو، اصطلاح‌شناسی اجتماعی - ارتباطی راه را برای مفاهیم جدیدتری از اصطلاح‌شناسی که مبتنی بر مفاهیم پایه‌ای دانش شناختی بود، گشود.

۵. نظریه‌های اصطلاح‌شناسی شناختی

دانش زبانی بخشی از شناخت آدمی است و چون در طول زمان شناخت انسان در حال تغییر و تحول است، پس دانش زبانی او هم در حال تغییر است. تغییر و تحول در دانش و فرهنگ می‌تواند

مفاهیم ساخته ذهن انسان را متأثر از خود قرار دهد که این مقوله خود به تنهایی سبب ایجاد تحولاتی در مقوله‌بندی و توصیف مفاهیم در اصطلاح‌شناسی می‌شود. در واقع، با ورود شناخت به عرصه زبان، روان‌شناسی با زبان‌شناسی شناختی، خصوصاً در مباحث مرتبط با ساختار مقوله‌بندی و توصیف مفهومی ادغام می‌شود. از طرف دیگر، از آنجا که صورت زبان - خلاف نظریه صورت‌گرایان - مستقل از فرایندهای ذهنی است، پس جدا دانستن سطوح تحلیل زبان و اصطلاح از فرهنگ، اجتماع، گفتمان و محیط که نقش مهمی را در فرایندهای ذهنی دارند، تفکری ساده‌اندیشانه است.

بر این اساس، اصطلاح‌شناسی شناختی اگرچه از برخی دیدگاه‌ها شبیه به نظریه ارتباطی است، تفاوت‌های زیادی میان نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی و نظریه اصطلاح‌شناسی شناختی وجود دارد. به نظر فابر، در این باره باید دو حوزه را از یکدیگر تفکیک کرد: اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی^{۵۰} و اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان^{۵۱}.

۵-۱. اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی

اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی با به چالش کشیدن مفروض‌های نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی از سوی ترممن (2000:16) آغاز می‌شود. در ادامه بررسی تحول نظریه‌های اصطلاح‌شناسی، ترممن تأکید می‌کند که:

- ۱) زبان نقش مهمی را در ادراک و ارتباطات مقوله‌ها^{۵۲} دارد (در واقع ترممن معتقد است که اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی از واحدهای ادراکی شروع می‌شود که این واحدهای ادراکی اغلب با ساختار پیش‌نمونه‌ای^{۵۳} و به صورت خام در ذهن ما وجود دارند).
- ۲) بسیاری از مقوله‌بندی‌ها مرزهای نامشخصی دارند و به طور کامل با ابزاری همچون هستی‌شناختی و منطق طبقه‌بندی نمی‌شوند.

۳) تعریف مفهومی از یک اصطلاح اغلب چندان امکان‌پذیر و مطلوب نیست. شاید بتوان به این دلیل اشاره کرد که این تعاریف در معرض انواع روش‌های تحلیلی در حوزه اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی قرار می‌گیرند. در نظریه اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی، بیشتر توجه به تعاریف اصطلاحات کاربردی معطوف است که از پیکره متن استخراج شده است. در این روش

عوامل متعددی همچون «نوع مقوله تعریف‌شده»، «سطح دانش دریافت‌کننده» و یا پدیدآورنده متن، نقش مهمی را در تعیین و ارائه تعریف از هر «اصطلاح» دارد.

۴) چندمعنایی، ترادف و زبان‌تصویری^۴ و استعاری بیشتر در زبان تخصصی رخ می‌دهد. بنابراین، در تحلیل‌های اصطلاح‌شناختی مطالعه این موارد نیز باید در دستور کار قرار گیرد.

۵) همان‌طور که مقوله‌ها به‌مرور زمان تکامل می‌یابند، اصطلاحات نیز به‌مرور در معنا تغییر می‌کنند و به موازات آن فهم ما از یک مقوله مفهومی افزایش می‌یابد.

در حقیقت، اصطلاحات، مفاهیم و مقوله‌ها در یک رویکرد در زمانی و با تغییر فهم ما در طول زمان تغییر می‌کنند و این نشان می‌دهد که باید اصطلاح‌شناسی را با رویکردی در زمانی به همراه رویکرد هم‌زمانی مطالعه کرد. این مسئله سبب شد که رویکرد اجتماعی‌شناختی اصطلاح‌شناسی^۵ بیشتر توصیفی^۶ باشد تا تجویزی^۷. چرا؟ زیرا رویکرد تجویزی بیشتر در بُعد هم‌زمانی مطرح است؛ بُعدی که در آن ثبات در مفاهیم و اصطلاحات به چشم می‌خورد، در حالی که مشاهده می‌شود، تغییر فرهنگ در نظام الگوهای استعاره‌ای - که یکی از سازوکارهای آگاهانه و ناآگاهانه در واکنش به ایجاد اصطلاحات علمی است - در گستره زمان و در نتیجه در بُعد در زمانی تحقق می‌یابد.

از نظر فابر (7: 2012) آن چیزی که اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی را متفاوت از سایر نظریه‌ها می‌کند، سازمان‌بندی مفهومی^۸ و توجه به چگونگی ساخت مقوله‌هایی است که به رویکردهای زبان‌شناسی شناختی مربوط می‌شود. نظام‌های مفهومی موجود در نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی تنها بخشی از ارتباطات مفهومی سازمان‌دهی‌شده را شکل می‌دهد، در حالی که مقوله‌های شناختی اجتماعی، ساختار پیش‌نمونه‌ای^۹ دارند و بازنمودهای مفهومی آن‌ها بیشتر به‌صورت الگوهای شناختی از پیش‌تعیین‌شده آشکار می‌شود. نظریه پیش‌نمونه‌ای^{۱۰} که زبان‌شناسی شناختی به‌نام راش^{۱۱} آن را مطرح کرد، به‌جای بررسی «مقوله‌ها» و «مقوله‌بندی»‌ها به مطالعه «مفاهیم» می‌پردازد. منظور از پیش‌نمونه‌های هر مقوله، بارزترین و شاخص‌ترین موردی‌هایی هستند که عضو یک مقوله شمرده می‌شوند. راش پیش‌نمونه‌ها را از طریق پیکره‌بندی ویژگی‌ها بررسی کرد که به مطالعه ساختار مقوله‌ها در ذهن کمک می‌کند. بر اساس نظریه پیش‌نمونه، مقوله‌های پیش‌نمونه درجات مختلفی از تبلور و بروز را دارند و لذا مشخص‌ترین

عضو یک مقوله را می‌توان نمونه بارز آن مقوله در نظر گرفت. مثلاً در مقوله پرندگان، بارزترین و پیش‌نمونه‌ای‌ترین پرنده در ذهن هر ایرانی شاید یک گنجشک باشد، حال آنکه پیش‌نمونه ذهنی یک مدیترانه‌ای از مقوله پرنده - بسته به تجربه ادراکی و زیستی متفاوت او نسبت به یک ایرانی - پرندگان دریایی است. مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، ساختار مشابه و نسبتاً همانند دارند. به بیانی دیگر، ساخت معنایی هر مقوله از منظر پیش‌نمونه‌ای متشکل از دایره‌های تودرتو است. هرچه این دوایر به مرکز نزدیک‌تر باشد، شباهت‌ها در مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای بیشتر و هم‌پوشانی نیز بیشتر خواهد بود. به‌عکس، هر چه این دوایر از نظر پیش‌نمونه‌ای از مرکز دورتر باشند و به نواحی پیرامونی برده شوند، هم‌پوشانی‌ها و همانندی‌ها کمتر می‌شود و ساخت معنایی دو مقوله از یکدیگر فاصله می‌گیرد و دو مقوله جدا از هم را به‌وجود می‌آورند. در نظریه پیش‌نمونه‌ای راش از میزان معمولی بودن^{۶۲} به‌عنوان الگویی در جهت سنجش مقوله‌ها و حوزه‌های مفهومی استفاده می‌شود. با این حال، در این نظریه نیز ارجاعات و اطلاعات ارائه‌شده، قلمروی خاص و مشخصی از دانش را در بر می‌گیرد و لذا ساختار درونی^{۶۳} هر یک از این مقوله‌ها، انواع اطلاعاتی که هر یک از آن‌ها در اختیار دارند، یا شبکه و نظام مفهومی که مقوله‌ها در بستر آن شکل گرفته‌اند چندان توجه نمی‌شود. روشن است که ساختار درونی هر یک از مقوله‌های مفهومی اهمیت بسیار دارند؛ زیرا احتمالاً بر نوع «طرح بینا حوزهای»^{۶۴} تأثیر می‌گذارند و یا آن را محدود می‌کنند (*ibid*:23).

در چارچوب اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی از حوزه‌های تخصصی دانش، قبل از ایجاد هر الگو یا طراحی یک هستی‌شناسی مفهومی در حوزه‌ای، خصوصاً درک عالی از مقوله‌ها و ارتباطات موجود میان آن‌ها و نیز استقلال از فرهنگ یا زبان در حوزه مورد علاقه ضروری است. چنین مقوله‌هایی به واحدهایی از ادراک اشاره دارند. با وجود این، وقتی زبان و فرهنگ بازنمودهایی ذهنی هستند که در همه سطوح مفهوم‌سازی تبلور می‌یابند، برای هر کس منطقاً پرسش‌هایی درباره واحدهای ادراکی زبانی^{۶۵} مطرح می‌شود. از جمله معایب روشن این بازنمودهای ذهنی نامحدود بودن آن‌هاست. در واقع، بازنمودهای ذهنی بر اساس فهرست بی‌انتهایی از ارتباطات مفهومی شکل می‌گیرند. در نتیجه به‌نظر می‌رسد که «الگوی شناختی آرمانی‌شده»^{۶۶} یا مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، بیشتر بر بینش طراح متکی است. به علاوه، پیش‌نمونه‌ها و الگوهای شناختی آرمانی‌شده درباره نحوه تعیین نقطه ثقل پیدایش یک پیش‌نمونه ذهنی و یا

تعیین معنی طرح‌واره‌های واقعی روان‌شناختی^{۶۷} در یک مفهوم، حرفی برای گفتن ندارند. در نهایت اینکه، پیش‌نمونه‌ها دارای مفهوم گمراه‌کننده‌ای هستند و غیرممکن است بتوان ماهیت دقیق اصلی مقوله‌بندی‌های پیش‌نمونه را تعریف کرد و یا بتوان به‌طور عینی درجه‌ی پیش‌نمونه بودن هر واحد ادراکی را اندازه‌گیری کرد. در سازمان‌دهی مقوله‌ها، پیش‌نمونه‌ها حضور دائمی ندارند؛ زیرا آن‌ها بر اساس ارزیابی ذهنی اصطلاح‌شناس انعکاس بیرونی می‌یابند.

به‌طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی، رابطه‌ی کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو از چندترادفی و چندمعنایی به‌سمت تعیین ساختارهای پیش‌نمونه‌ای و الگوهای شناختی آرمانی شده پیش می‌رود؛ الگوهایی که در هر فرد بر اساس تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی و زیستی بازنمودهای متفاوت دارد. در این نظریه، اگرچه مفاهیم شناختی به برداشت و ادراک عمیق‌تری از رابطه‌ی مفهوم، واژه/اصطلاح و نحو دست زده‌اند و دامنه‌ی اصطلاح‌شناسی را از گفتار و عملکرد ارتباطی فراتر برده‌اند؛ اما با وجود این، امکان معنایی بر اساس مقوله‌بندی مفهومی به‌صورت استاندارد و معیار وجود ندارد؛ زیرا مقوله‌بندی مفهومی بر اساس الگوهایی مفهومی ادراکی، پیش‌نمونه‌ها و الگوهای آرمانی‌شده که همگی سلیقه‌ای هستند و احتمالاً از فردی به فرد دیگر و از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر متفاوت‌اند، طراحی می‌شوند. بنابراین، ضروری است که واحدهای زبانی، بسیار فراتر از واژه/اصطلاح، مفهوم و ساختارهای پیش‌نمونه‌ای و به‌واسطه‌ی قالب‌هایی نظام‌مندتر و عینی‌تر، دسته‌بندی و تعریف شوند. بدین ترتیب پیدایش «اصطلاح‌شناسی شناختی قالب بنیان» در واکنش به «اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی» و در پاسخ‌گویی به این دغدغه‌ی معرفت‌شناختی شکل گرفت.

۵-۲. اصطلاح‌شناسی شناختی قالب بنیان

«قالب‌ها»^{۶۸} نوعی ابزار مبتنی بر تجربه هستند که سبب ایجاد صراحت در واحدهای زبانی می‌شوند. هر واژه یا هر واحد زبانی دیگر موجود در متن، قالب مربوط به خود را در ذهن سخنگو بر می‌انگیزاند یا منعکس می‌کند. (گندمکار ۱۳۹۳: ۶۱۳; Fillmore, 2006). در واقع، فیلمور^{۶۹} هر قالب را دانشی می‌داند که برای درک اصطلاحی خاص یا اصطلاحات مرتبط لازم است. قالب‌ها در ساختار مفهومی قرار دارند و حاصل تجربه‌های فیزیکی، اجتماعی و فرهنگی هستند.

در نظریه قالب‌بنیان فیلمور، قالب، نظامی از مطالب مرتبط با هم است؛ آن هم به‌گونه‌ای که برای درک هر یک از این مفاهیم مجبوریم کل ساختاری را درک کنیم که مفهوم مورد نظر در آن قرار گرفته است. به این ترتیب، وقتی یکی از عناصر موجود در ساختار نام‌برده در متنی ظاهر می‌شود، یا در مکالمه‌ای به‌کار می‌رود، تمام عناصر و سازه‌های دیگر موجود در آن ساختار قابل دسترسی و بالفعل شدن می‌شوند (*ibid*: 373). بنابراین، خلاف دو نظریه اصطلاح‌شناسی پیشین، یعنی اصطلاح‌شناسی عمومی و اصطلاح‌شناسی ارتباطی، در نظریه اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان، اصطلاحات را تنها می‌توان درون قالب‌ها درک کرد و اگر یک قالب معنایی از جامعه حذف شود و یا وجود نداشته باشد، اصطلاح مربوط به آن نیز حذف می‌شود، یا دیگر وجود نخواهد داشت. بر این اساس، اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان دیدگاه‌های گوینده را نشان می‌دهد. فیلمور (*ibid*: 383) در این رابطه به اصطلاح *coast* و *shore* اشاره دارد. با وجود آنکه هر دو واژه به محدوده مشخصی اشاره دارند؛ اما واژه *coast* به خشکی نزدیک دریا از نگاه شخصی که در خشکی است و *shore* خشکی نزدیک به دریا از دید کسی که در داخل دریاست، اشاره دارد. در اصطلاح‌شناسی قالب بنیان، موقعیت یکسان را می‌توان از روش‌های مختلف نگاه کرد مثلاً با نگاهی مثبت و یا با نگاهی منفی (راسخ‌مهند، ۱۳۹۲). بر اساس آنچه گفته شد فابر (29: 2012) معتقد است که توجه اصلی اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان معطوف به سه نکته است:

۱) سازمان‌دهی مفهومی؛

۲) ماهیت چندبعدی واحدهای اصطلاح‌شناختی؛

۳) استخراج اطلاعات معنایی و نحوی از طریق کاربرد پیکره‌های چندزبانی.

به اعتقاد راسخ‌مهند (۱۳۹۲)، نظریه لانگاکر (189-183: 1987)^۶ در مورد حوزه‌ها، مانند نظریه فیلمور درباره قالب‌های معنایی، بر این اصل استوار است که درک واژگان بدون درک محدود دانشی که در آن قرار دارد، ناممکن است. لانگاکر (23: 2000) این محدوده دانش نظام‌مند را «حوزه شناختی»^۷ می‌نامد. لانگاکر حوزه شناختی را محدوده‌ای از دانش می‌داند که در آن واژگان، به عنوان اطلاعات پیش‌زمینه عمل می‌کند. مثلاً اگر فردی در قلمرو هندسه مفهوم «دایره» را نداند، نمی‌تواند درکی از واژه «شعاع» داشته باشد. به عبارتی درک واژه «دایره»، اطلاعات لازم پیش‌زمینه‌ای را برای درک واژه بعدی، یعنی «شعاع» فراهم می‌آورد؛ زیرا شعاع بخشی از واژه

پیش‌زمینه‌ای، یعنی دایره است. یا مثلاً درک واژگانی مانند «داغ»، «گرم»، «سرد»، «خنک» و «ولرم» که در حوزه دما کاربرد دارند، بدون درک نظام دما، ممکن نیست. فیلمور و اتکینز^{۷۲} در باب تفاوت میان رویکرد معنایی شناختی و حوزه واژگانی سنتی معتقدند:

در چنین رویکردهایی [معنایی شناختی] درک معنی واژه، تنها با ارجاع به پیش‌زمینه ساختارمند تجربه، باورها یا تکرار اموری امکان‌پذیر است که دربردارنده نوعی پیش‌نیاز مفهومی برای درک معنی است. تنها زمانی می‌توان گفت گویشوران معنی واژه‌ای را فهمیده‌اند که قالب‌های پیش‌زمینه‌ای را درک کرده باشند؛ [قالب‌هایی] که برانگیزاننده مفهوم رمزگذاری شده توسط واژه مورد نظرند. در چنین رویکردی، واژه و مفهوم واژه‌ها مستقیماً به هم ربط ندارند؛ بلکه فقط از طریق پیوندهای موجود میان قالب‌های پیش‌زمینه متداول و نشانه‌های برجستگی معانی عناصر این قالب‌ها به هم مرتبط می‌شوند. (1992: 76-77)

از این رو «پروژه فریم‌نت»^{۷۳} در معناشناسی قالبی^{۷۴} تأکید بر این دارد که برای درک معنای کلمات در زبان، هر کسی باید نخست دانش قالب‌های معنایی و ساختارهای مفهومی را داشته باشد. چنین ادعایی درباره اصطلاحات یک حوزه تخصصی از دانش نیز صادق است. برای نمونه عدد دو تا زمانی که در قالب مفهومی اعداد قرار نگیرد به خودی خود نمی‌تواند معنایی داشته باشد. در عین حال، در اصطلاح‌شناسی قالب بنیان، تصاویر چه به صورت ثابت در قالب عکس یا تصویر و چه به صورت متحرک در قالب فیلم و یا انیمیشن و ... می‌توانند نقش بسزایی در ارائه و فهم مفاهیم حوزه تخصصی داشته باشند؛ زیرا اطلاعات حاصل از تصاویر با اطلاعات سازمان‌یافته از تعاریف، ادراک در نظام‌های مفهومی را تسهیل می‌کنند.

همچنین، در اصطلاح‌شناسی قالب بنیان، از جوانب معنایی قالب‌ها برای ساختن حوزه‌های تخصصی و ایجاد بازنمودهای غیرزبان تخصصی استفاده می‌شود. پیکره‌بندی‌های متون تخصصی در زبان‌های مختلفی که فراگیری دانش تخصصی را تسهیل می‌کند بر اساس معنای مفهومی صورت می‌گیرد. مفهوم در همه حوزه‌ها، هم در اصطلاح‌شناسی و هم در زبان‌شناسی مسئله‌ساز است. ساختار مقوله‌های مفاهیم تخصصی همیشه یک موضوع مهم در اصطلاح‌شناسی بوده است؛ زیرا نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی از سازمان‌دهی معناشناسی مفهومی^{۷۵} به‌جای معناشناسی معنایی^{۷۶} در مدخل‌های اصطلاح‌شناختی استفاده می‌کند. «حوزه‌ها»،

علاوه بر نظریه اصطلاح‌شناسی قالب بنیان در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی و جامعه‌شناختی نیز بسیار ضروری هستند؛ اما تاکنون بر انعکاس نظام‌مند اصطلاحات در «حوزه‌ها» تأکید نشده و نحوه توضیح، ترسیم و سازمان‌دهی چنین ساختاری در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی میسر نبوده است. برای مثال، حتی در مطرح‌ترین دفترچه‌های راهنمای اصطلاح‌شناسی، مسئله نحوه گسترش چنین پیکره‌هایی هرگز به‌درستی شرح داده نشده است. در حقیقت، اصطلاح‌نامه‌ها به‌عنوان محصولی از درک مستقیم اصطلاح‌شناسان هستند؛ محصولی که پس از مدت زمانی با مشورت کارشناسان ارزش‌گذاری می‌شود (Faber, 2012).

به‌طور خلاصه، در اصطلاح‌شناسی شناختی قالب بنیان، رابطه کارکردی میان مفهوم، واژه/اصطلاح بر اساس قالب یا ساختار مفهومی واژه‌ها، توجه به ویژگی‌های حوزه تخصصی که اصطلاحات و مفاهیم در درون آن شکل می‌گیرند و نیز لزوم اهمیت‌دهی به معنای معنایی اصطلاحات^{۷۷} تعیین می‌شود. متأسفانه تاکنون چگونگی سازمان‌دهی حوزه‌های اصطلاح‌شناسی به‌درستی تعیین نشده و استاندارد برای تعیین، ترسیم و توضیح حوزه‌های شناختی در اصطلاح‌نامه‌ها به‌وجود نیامده است.

۶. نتیجه

هدف از این نوشتار بررسی مؤلفه‌هایی بود که در تغییر و تکوین نظریه‌های توصیفی اصطلاح‌شناسی، از جمله نظریه عمومی اصطلاح‌شناسی مؤثر واقع شده‌اند و سبب تغییر مسیر اندیشمندان اصطلاح‌شناسی از نظریه‌های عمومی به سمت نظریه‌های اجتماعی، ارتباطی و شناختی شدند. این جستار، درصدد پاسخ به این پرسش بود که کدام یک از مجموعه مؤلفه‌ها سبب شد تا اندیشمندان از نظریه‌های عمومی اصطلاح‌شناسی گسسته و به سمت نظریه‌های ارتباطی - اجتماعی و شناختی سوق داده شوند؟ فرض را بر این گذاشتیم که تفاوت در تعریف مفاهیم بنیادین در هر یک از نظریه‌ها و نیز چگونگی ارتباط و تعامل درونی سه مؤلفه مفهوم، اصطلاح/واژه و نحو در هر نظریه سبب تفاوت در اصل نظریه‌ها شده است.

بررسی تمایز این نظریه‌ها با یکدیگر و کشف روابط کارکردی میان کلمه، اصطلاح، نحو و مفهوم و رصد آن‌ها از تشکیل نظریه‌های اولیه نظام واژه‌نگر (نظام ووستری) تا شکل‌گیری

نظریه‌های اخیر نظام شناختی قالب‌بنیان (پیش‌نمونه‌ها و مقوله‌های مفهومی از پیش تعیین‌شده) امکان رصد سیر تحول و تطور روابط مؤلفه‌های مؤثر در شکل‌گیری معنا و نحوه شکل‌گیری شبکه‌های مفهومی را در هر نظریه فراهم آورد. در بررسی‌هایی که صورت گرفت دریافتیم که تاکنون هیچ‌کدام از نظریه‌های اصطلاح‌شناسی، یعنی نه نظریه عمومی، نه نظریه اجتماعی - ارتباطی و نه نظریه‌های شناختی توجه خاصی به نحو نکرده‌اند؛ زیرا هر تحلیل نحوی چه در زبان عمومی و چه در زبان تخصصی باید بر اساس یک نظریه نحوی باشد. این در حالی است که تاکنون اصطلاح‌شناسی و نحو به‌طور کلی در این موضوع حرفی درباره یکدیگر نزده و هر دو بسیار محافظه‌کارانه عمل کرده‌اند.

در عین حال، شاهد بودیم که نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارائه‌شده در تلاش برای یافتن تمایز بین اصطلاحات و کلمات هستند و گاه این تلاش تا حدی پیش رفته است که برخی نظریه‌ها همچون نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی و وستر، اصطلاحات را به‌عنوان نمادهایی صرفاً زبان‌شناختی در نظر گرفته‌اند که کارکرد آن‌ها متفاوت از «کلمات» در زبان عمومی است. به عبارتی دیگر، در نظریه اصطلاح‌شناسی عمومی، واژه و معناشناسی مفهومی که بر اساس آن واژه صورت می‌گیرد، مبنای نام‌گذاری بر واژگان تخصصی را تشکیل می‌داد. حال آنکه نظریه اصطلاح‌شناسی قالب بنیان که سر دیگر طیف مبانی بنیادین در اصطلاح‌شناسی نظری را به‌وجود آورده است، در مدخل‌های اصطلاح‌شناختی خود از «قالب» و معناشناسی معنایی - و نه معناشناسی مفهومی - واژگانی استفاده می‌کند. بر همین اساس، به‌نظر می‌رسد که تفاوت در واحدهای تشکیل‌دهنده معنا در نظریه عمومی و نظریه شناختی قالب‌بنیان و نیز عدم توجه به بافتار و ساختار شکل‌گیری اصطلاحات علمی و تخصصی در نظریه‌های عمومی نسبت به نظریه‌های اجتماعی - ارتباطی و نیز نظریه شناختی اجتماعی سبب شده تا مفاهیم و مفروض‌های پایه در هر نظریه به چالش کشیده شوند و راه برای گسترش نظریه‌های واکنشی آتی پدید آید.

در گام بعدی ملاحظه کردیم که نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی مدعی است که «اصطلاحات» ماهیتاً «ساختارهای محتوایی هستند»؛ اما دیدیم که این نظریه‌ها از هیچ‌الگوی مشخص نحوی پیروی نمی‌کنند. به علاوه، چگونگی پیدایش معنی در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی ارتباطی همچنان مبهم است. به عبارت دیگر، اگرچه در روش کلی نظریه اصطلاح‌شناسی ارتباطی، معنی بر اساس بازنمود مفهومی به‌وجود می‌آید، مشخصاً معلوم نیست که چنین بازنمودهایی چگونه ایجاد

می‌شوند؛ آن‌ها شبیه به چه هستند، شبیه به چه چیزی نیستند و چه محدودیت‌هایی دارند. بنابراین، دیدگاه «معناشناسی مفهومی» که در این نظریه مطرح می‌شود نیاز به روشنی بیشتری دارد.

در خصوص اصطلاح‌شناسی شناختی اجتماعی در حوزه‌های تخصصی دانش و اصطلاح‌شناسی قالب‌بنیان که جزو نظریه اجتماعی شناختی است تلاش بر این است تا اطلاعات کاملی درباره توصیف کامل هر اصطلاح ارائه شود و برای این کار نیاز مبرم به ارائه مدخل کاملی از اصطلاحات تخصصی در هر حوزه از دانش تخصصی داریم؛ اما پیش از آنکه بخواهیم برای هر مفهوم در حوزه‌ای خاص الگویی پیشنهاد دهیم یا هستی‌شناسی آن را بررسی کنیم، ضروری است که به مسئله مقوله‌ها و ارتباطات موجود میان آن‌ها و نیز استقلال این مقوله‌ها از فرهنگ یا زبان حوزه مورد بحث توجه کنیم. با وجود این، مفهوم‌سازی در نظریه‌های شناختی قالب بنیان با دو مشکل اساسی روبه‌رو هستند: از یک طرف می‌دانیم که زبان و فرهنگ بازنمودهایی ذهنی هستند که در همه سطوح مفهوم‌سازی تبلور می‌یابند. بنابراین، برای هر کس منطقاً پرسش‌هایی درباره درجه خلوص و معیار استاندارد برای تشخیص واحدهای ادراکی زبانی مطرح می‌شود. از طرف دیگر، از آنجا که بازنمودهای ذهنی نامحدود هستند، می‌توان به تعداد انسان‌ها، بی‌نهایت ارتباطات مفهومی متصور شد. در نتیجه به نظر می‌رسد که الگوی شناختی آرمانی‌شده یا مقوله‌های پیش‌نمونه‌ای، بیشتر متکی بر بینش و نگرش‌های ذهنی و سلیقه‌ای^{۷۸} طراح است. همین مسئله صد البته بر چگونگی مفهوم‌سازی و در نتیجه اصطلاح‌سازی در نظریه‌های شناختی تأثیر می‌گذارد و مانع استانداردسازی بر اساس معیارهای مشخص و عینی می‌شود.

با این حال، بین رویکردهای ارائه‌شده از دیرباز تاکنون، شاید هنوز هم بتوان کارآمدترین چارچوب در حوزه اصطلاح‌شناسی را در نظریه اجتماعی شناختی دانست. این نظریه برای مطالعه واحدهای دانش تخصصی به مطالعه رفتار این واحدها در متن می‌پردازد؛ زیرا کارکرد کلی متون زبان تخصصی، انتقال دانش است. پس این نظریه خلاف نظریه‌های اصطلاح‌شناسی عمومی، اصطلاحات و واژگان را در خارج از جهان متنی و ارتباطی بررسی نمی‌کند و آن‌ها را به‌عنوان پدیده‌های زبان‌شناختی صرف که منفک از عالم اجتماعی باشند، مطالعه نمی‌کند. در عین حال در اصطلاح‌شناسی شناختی قالب بنیان تمایل اصطلاح‌شناسان به یافتن قالب‌ها یا الگوهایی است که

فهم را تسهیل می‌کند؛ اما متأسفانه تاکنون بر انعکاس نظام‌مند اصطلاحات در حوزه‌های تخصصی تأکید نشده و نحوه توضیح، ترسیم و سازمان‌دهی چنین ساختاری در نظریه‌های اصطلاح‌شناسی به صورت عینی و استاندارد میسر نبوده است. به عبارت دیگر، هر کس بر اساس قالب‌های فکری و شناختی خود به تدوین اصطلاح‌نامه‌ها پرداخته است. در نتیجه، اصطلاح‌نامه‌هایی که امروزه در کشورها وجود دارد از هیچ‌یک از الگویی استاندارد یا ساختاربندی واحد پیروی نکرده و هر اصطلاح‌شناس، اصطلاحات حوزه علمی و تخصصی خود را بر اساس نگرش‌ها، شناخت و ادراکی که از تجربه‌های ذهنی و برونی خود دارد، ساماندهی می‌کند.

بنابراین، به نظر می‌رسد که تلاش برای ایجاد یک قالب یا قالب‌های مشخص در درون حوزه تخصصی (که درک آن حوزه را برای کاربر تسهیل می‌کند) و در نتیجه تلاش برای ایجاد یک الگوی نظام‌مند یا الگوهای ارزش‌گذاری شده مشترک - که بر اساس آن بتوان برای ارائه اصطلاحات تخصصی و ارائه معنایی مشخص و بارز از هر یک از مقوله‌های موجود در آن‌ها تعریفی مدون ارائه داد - از ضرورت‌های مفاهیم هستی‌شناختی و به ویژه معرفت‌شناختی علوم و زبان‌های تخصصی است.

۷. پی‌نوشت‌ها

1. Terminology
2. Specialised language/ Langue spécialisée
3. Common language/ Langue courante
4. Wüster
5. Cabré
6. Sager
7. Conceptualisation
8. Nominalisation
9. Semantic field/ Champ sémantique
10. lexical field/ Champ lexical
11. Temmerman
12. Thoiron & Béjoint
13. Vincent Evers
14. Rira
15. Eurolecte
16. Eurospeak
17. Prescriptive approach
18. Descriptive approach

19. Synchronic aspect
20. Diachronic aspect
21. *The Machine Tool. An interlingual Dictionary of Basic Concepts*
22. GTT= General Terminology Theory
23. Specialized Languages
24. Felber
25. Monosemy
26. Terms
27. Words/Mots
28. Polysemy
29. Synonymy
30. Pragmatics
31. Subjective concepts
32. Logical relationships
33. Ontological relationships
34. Intensional description
35. Mononymy
36. Synchronic
37. Computer Assisted Terminology (= CAT)
38. Riggs, F. Onomastics
در نامگان‌پردازی، متخصص برای درک بهتر معانی مختلف از یک اصطلاح، از یک اصطلاح شفاف‌تر استفاده می‌کند.
39. Anita, B. E.
40. Social and Communicative Terminology
41. Socioterminology
42. Diachronic aspect
43. Pihkala, T.
44. The Communicative Theory of Terminology
45. Multidimensional
46. Nodes of knowledge
47. Terminologization
48. Set of information of a lexical unit
49. Syntactic structure and valence
50. Socio-Cognitive Terminology
51. Frame-based Terminology (Frame Terminology)
52. Conception of categories
53. Prototype
54. Figurative language
55. Sociocognitive terminology
56. Descriptive approach
57. Prescriptive approach
58. Conceptual organization
59. Prototype structure
60. Prototype Theory
61. Rosch, E.
62. Degrees of typicality
63. Internal structure

64. Interdomain Mapping
65. Units of Understanding
66. Idealized cognitive model
67. Psychologically real schematic meaning
68. Frames
69. Fillmore, C. J.
70. Langacker, R.
71. Cognitive domain
72. Atkins, B. T.
73. FrameNet Project
74. Frame semantics (Sémantique des Schémas)
75. Onomasiological organization
76. Semasiological organization
77. semasiology
78. Subjectivity

۸. منابع

- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۹۲). *درآمدی بر زبان‌شناسی شناختی: نظریه‌ها و مفاهیم*. تهران: سمت.
- سمائی، فرشید (۱۳۹۵). «گرایش‌های نوین اصطلاح‌شناسی امروز». *مطالعات واژه‌گزینی*. تهران: ویژه‌نامه فرهنگستان. ش ۱. صص ۷۸-۱۱۷.
- سمائی، فرشید (۱۳۸۴). «مکاتب اصطلاح‌شناسی و گرایش‌های فرهنگستان سوم». *مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. تهران: صص ۸۹-۱۰۶.
- فرهنگستان زبان و ادب فارسی. (۱۳۸۴). *مجموعه مقالات دومین هم‌اندیشی واژه‌گزینی و اصطلاح‌شناسی*. زیر نظر علی کافی. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی. گروه نشر آثار.
- گندمکار، راحله (۱۳۹۳). «تحلیل معنایی واژگان زبان فارسی بر مبنای رویکرد معنی‌شناسی قالب بنیان». *علم زبان*. ش ۲. صص ۱۱۷-۱۴۲.
- فلبر، هلموت (۱۳۸۱). *مبانی اصطلاح‌شناسی*. ترجمه محسن عزیزی. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.

References

- Academy of Persian Language & Literature. (2005). *Proceedings of 2nd seminar of Lexicology and Terminology*; (Supervised by Ali Kafi). Tehran: Publishing Center of Academy of Persian Language & Literature. [In Persian]

- Anita, Basse E. (2000). *Terminology and Language Planning: An Alternative Framework of Practice and Discourse*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins.
- Boulanger, J. C. (1995). "Présentation: Images et parcours de la socioterminologie". *Meta*. 40 (2). Pp: 194-205.
- Cabré, Maria T. (1999). *Terminology: Theory, Methods, and Applications*. (J. C. Sager, Ed., & J.Cesaris, Trans.). Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- ----- (2003). "Theories of terminology: their description, prescription and explanation". *Terminology*: 9(2). Pp: 163-199.
- Evers, V. (2010). *Terminologie et Traduction*. (Mémoire de fin d'étude). Pays-Bas : Université d'Utrecht.
- Faber, Pamela B. (2012). *A Cognitive Linguistics view of Terminology and Specialized Translation*. University of Granada.
- Felber, H. (1984). *Terminology Manual*. Paris: Unesco and Infoterm.
- Felber, Helmut, (Persian Translation by Mohsen Azizi). (2002). *Bases of Terminology*. (Mabaniy-e EstelahShenasi). Tehran: SID. [In Persian]
- Fillmore, Charles J. & Beryl T. Atkins, (1992), "Toward a frame-based lexicon: The semantics of RISK and its neighbors". *Frames, Fields and Contrasts: New Essays in Semantics and Lexical Organization*. Hillsdale: Lawrence Erlbaum Associates.
- Fillmore, Charles J. (2006). "Frame semantics". In Dirk Geeraerts. *Cognitive Linguistics: Basic Readings*. Mouton de Gruyter. Pp:373-400.
- Gandomkar, R. (2014). "Semantic analysis of Persian words based on format-based semantics". *Science of Language*. 2 (2). Pp:117-142. Doi: [10.22054/ls.2014.1084](https://doi.org/10.22054/ls.2014.1084). [In Persian]
- Gaudin, F. (1993). *Pour une Socioterminologie: Des Problèmes Pratiques aux Pratiques Institutionnelles*. Rouen: Publications de l'Université de Rouen.
- Guespin, L. (1995). "La circulation terminologique et les rapports entre science, technique et production". *Meta*. 40 (2). Pp : 206-215.
- Langacker, Ronald W. (1987). *Foundations of Cognitive Grammar, Volume I*.

Stanford CA: Stanford University Press.

- ----- (2000). "Estructura de la cláusula en la gramática cognoscitiva". *Revista Española de Lingüística Aplicada*. Vol. Monográfico. Pp :19-65.
- Laurén, Ch. & H. Picht, (2001), "Terminologie aus linguistischer Sicht". *Terminology Science & Research*. 12(1-2): Pp : 30-40.
- Pavel, S. & D. Nolet, (2001), *The Handbook of Terminology*. Adapted into English by Christine Leonhardt. Hull: Minister of Public Works and Government Services of Canada.
- Pearson, J. (1998). *Terms in Context*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Pihkala, T. (2001). *Socioterminology*, Term info 1/2001 Retrieved from: *Nordterm* <http://www.tsk.fi/tsk/node/224>.
- Rasekh Mahand, M. (2013). *An Introduction to Cognitive Linguistics*. Tehran: SAMT. [In Persian]
- Riggs, Fred W. (1984). *The CONTA Conference. Proceedings of the Conference on Conceptual and Terminological Analysis in the Social Sciences*. Frankfurt: Indeks Verlag.
- Rira, D. (2011). "Terminologie et Traduction : Les défis du traducteur albanais face au parler européen". *Synergie*. 6. Pp :75-89.
- Rosch, E. (1978). "Principles of categorization". *Cognition and Categorization*. Hillsdale, NJ: Erlbaum. Pp: 27-48.
- Sager, Juan C. (1990). *A Practical Course in Terminology Processing*. Amsterdam/ Philadelphia: John Benjamins Publishing Co.
- Samayi, F. (2005). "Terminological schools and orientations of the 3rd Academy". *Proceedings of 2nd seminar of Lexicology and Terminology*; (Supervised by Ali Kafi). Tehran: Publishing Center of Academy of Persian Language & Literature. Pp:89-106

- Samayi, F. (2016). "Recent orientations in New Terminology". *Lexicological Studies*. Tehran: Special issue of Academy.Pp:78-117.
- Temmerman, R. (2000). *Towards New Ways of Terminology Description: The Sociocognitive Approach*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamin.
- Thoiron, Ph. & H. Béjoint, (2010), "La terminologie : une question des termes ? ". *Meta*. 55(1). Pp : 105-118.
- Wüster, E. (1968). *The Machine Tool. An interlingual dictionary of basic concepts*. London: Technical Press.